

# حسن امام از زبان آفرین عزت صلح

## مقدمه

پخش عمدۀ ای از پژوهش‌ها بپرامون زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام به بررسی صلح آن حضرت با معاویه اختصاص یافته است؛ به گونه‌ای که تا عصر ما، این تحقیقات همچنان ادامه دارد و این در حالی است که کمتر به این پدیده از زبان خود امام نگریسته می‌شود و تحلیل‌های ارائه شده، غالباً متأثر از دیدگاه‌های حدسی و ظنی تحلیل گرایانه و نقادانه نویسنده‌گان با تکیه بر شواهد تاریخی و... است.

این مقاله در پی آن است که «صلح» را از زبان امام بشناساند و ریشه‌ها علل و پی‌آمدهای آن را از بیان خود امام توضیح دهد؛ از این رود در دو بخش اصلی سخن خواهیم گفت.

الف) ریشه‌های تعارض؛

ب) صلح از زبان امام علیه السلام؛

این بخش نیز شامل پنج فصل است: ۱. عوامل بنیادین صلح؛ ۲. آثار دنیاگرایی و عدم دینداری؛ ۳. آثار رفتارهای دنیاگرایانه در جبهه امام؛ ۴. مبانی مشروعیت صلح؛ ۵. آثار صلح.\*

معاویه نوشت و ضمن شرح تعارض جبهه حق و باطل، از وی خواست به شایستگی امام، جهت حکومت، احترام بگذارد و دست از تعارض بردارد. حضرت نوشت:

«فَلِمَا تُوفِّيَ الْأَنْبَيْرُ تَنَازَعَتْ سُلْطَانَةُ الْعَرَبِ فَقَالَتْ قَرِيشٌ نَحْنُ قَبْيلَتُهُ وَأَسْرَتْهُ وَأَولَيَاؤُهُ وَلَا يَحْلُّ لَكُمْ أَنْ تَنَازَعُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ وَحْقَهُ... فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْ كُلِّ أَوَابٍ حَفِيظٍ وَمِنْ لِهِ قَلْبٌ مُنِيبٌ وَأَتَقَ اللَّهُ وَدُعَ الْبَغْيِ... وَإِنْ أَنْتَ أَبِيتَ إِلَّا التَّمَادِي فِي غَيْكَ نَهَدْتُ إِلَيْكَ بِالْمُسْلِمِينَ فَحَاكْمَتْكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛<sup>۱</sup> پس از آنکه مُحَمَّدٌ وفات یافت، عرب‌ها بر سر فرمانروایی او کشمکش کردند و قریش گفت: ما از قبیله، خویشان و یاران او هستیم. برای شما شایسته نیست که بر سر حق و حکومت او بر مردم، با ما نزاع کنید... عرب‌ها تسلیم شدند. سپس ما با همین دلیل بر قریش استدلال اوردیم؛ ولی آنها همچون عرب‌ها انصاف ندادند... و بر ما با اجتماع به ظلم، مخالفت و با سختی گرفتن چیره شدند... از کشمکش با آنان دست برداشتم؛ زیرا نگران بودیم که منافقان و آن احزاب از نزاع ما روزنَه عیی در دین خدا بیابند و با آن، دین خدا را بشکنند یا دستاویزی برای فساد خود بیابند.

ای معاویه! امروز انسان از زورگویی تو در

## الف) ریشه‌های تعارض (تعارض دائمی صالحان و ناصالحان)

عهده داری مقام رهبری امت شایستگی‌هایی را می‌طلبد که بدون آن، «نظام امامت» کارآیی لازم برای تداوم مسیر پیامبر ﷺ و حفظ آن را نخواهد داشت. از نظر امام حسن عسکری اهل‌بیت پیامبر ﷺ شایسته‌ترین‌ها برای امامت هستند و نیروهای ناصالحی که در سطح جامعه دینی حضور دارند، قادر صلاحیت لازم برای رهبری‌اند.

از نگاه امام حسن عسکری این دو گروه، در طول تاریخ به هم برخورد کرده‌اند و نتیجه تعارض آنان، خروج شایستگان از نظام حاکمیت و استیلای ناصالحان بر امت بوده است. در برایر این وضعیت، صالحان همواره از دو راهکار استفاده کرده‌اند: ۱. اقدامات تاکتیکی، برای رعایت مصالح فعلی و به روز جامعه دینی مبارزة اساسی و پیگیری هدف اصلی؛ ۲. تلاش برای کسب حاکمیت و رهبری امت. نمونه‌هایی از سخنان امام حسن عسکری پیرامون تعارض یاد شده را می‌خوانیم:

### ۱. قبل از آغاز جنگ

بخشی از سخنان امام حسن مجتبی عسکری که گویای تعارض مذکور است، چنین است: امام حسن عسکری قبل از جنگ، نامه‌ای به

را دلیل شایستگی آنان بر خلافت می‌شمارد. وی موقعیت خود با امام حسن علیه السلام را به موقعیت پس از پیامبر میان اهل بیت و ابوبکر تشییه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که چون شایستگی‌های خودش بیشتر است، بهتر است امام حسن علیه السلام با او بیعت کند.<sup>۲</sup>

۲. بعد از خیانت کارگزاران و فرماندهان امام بعد از خیانت لشکریان، در نامه‌ای به معاویه نوشت:

«ان هذا الامر لى والخلافة لى والأهل بيته و انها لمحرمۃ عليك وعلى اهل بيتك،

سمعيته من

رسول

الله عز وجله لو

وجدت

صابرین

عارفين

بحقی غیر

منکرین ما

لست

لک...»<sup>۳</sup> ولایت و خلافت، متعلق به من و

خاندان من بوده و بر تو و خاندانات حرام

است. این را از رسول خدا شنیدم. اگر افرادی

صبور و آگاه به حُقُم بیابم، آن را به تو

نمی‌سپارم...»

۳. بعد از جنگ، در حضور معاویه

شگفت است، چیزی را غصب کرده‌ای که شایستگی‌اش را نداری! نه فضیلت شناخته شده‌ای در دین خدا داری و نه اثر پسندیده‌ای در اسلام... پس، از ادامه راه باطل دست بکش و مثل مردم با من بیعت کن، چون خودت می‌دانی که من نزد خدا و هر مؤمن توبه کار، خود نگهدار و هرکسی که دل رو به خدا دارد، برای این کار از تو سزاوارتم. از خدا بترس و از شورش دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار... در این کار با اهل آن و کسی که شایستگی بیشتری

دارد،

کشمکش

نکن... اگر

جز اصرار

در گمراهی

خود را

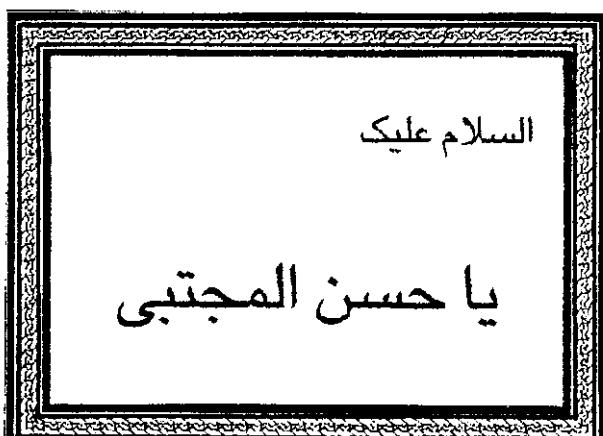
نخواهی، با

مسلمانان

برای جنگ

تو بشتابیم...»

این نامه به خوبی مراحل تعارض صالحان و ناصالحان را از لحظه رحلت پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم تا لحظه آغاز تعارض عملی امام حسن علیه السلام و معاویه، نشان می‌دهد. جالب اینکه معاویه نیز در مقابل می‌کوشد خود را شایسته‌تر نشان دهد و انتخاب خلفای سه گانه



قیامت سرسیز و خزم بهره می‌بردند و دیگر توای معاویه! در آن طمع نمی‌کردی. اما چون [خلافت] در گذشته از جایگاه اصلی خود خارج شد و از پایگاه‌های خود دور شد، قریش در آن به کشمکش پرداختند و همچون توب آن را به هم پاس دادند؛ تا آنجا که تو نیز، ای معاویه و یارانت در آن طمع کردید در حالی که رسول خدا فرمود: هیچ امتی کار خود را به کسی که در میان آنان داناتر از او باشد، نسپرد، مگر آنکه امورشان پیوسته در تباھی و فرومایگی افتاد تا برگردند.<sup>۵</sup>

#### ۴. هنگام حضور جمعی نزد معاویه

در جمعی که عبدالله بن جعفر، ابن عباس، امام حسن و امام حسین نزد معاویه بودند، امام حسن در پاسخ به سخنان معاویه، چنین فرمود:

«العجب منك يا معاویة و من قلة حيائنك و جرأتك على الله حين قلت: قد قتل الله طاغيتك و ردة الامر الى معدنه. فانت يا معاویة معدن الخلافة دوننا؟ ويل لك يا معاویة وللثلاثة قبلك الذين اجلسوك هذا المجلس و سنتوا لك هذه السنة. لا قوله كلاماً ما انت اهله و لكثي اقول لسمعته بنو ابي هؤلاء حولي. ان الناس قد اجتمعوا على امور كثيرة ليس بينهم اختلاف فيها... و اختلفوا في سنن اقتلوا فيها و صاروا فرقاً للعن بعضهم بعضاً و هي

بس از صلح، معاویه بر فراز منبر رفت و گفت: «حسن بن علی مرا شایسته خلافت دید و خود را برای این امر، صالح ندید.» امام برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی و برشماری فضائل اهل بیت، مانند آیه تطهیر، مباھله، حدیث کسae و... - که هریک اشاره‌ای به شایستگی‌های غیر قابل انکار اهل بیت بر ولایت و رهبری دارد - فرمود:

«آن معاویه بن صخر زعم ائمّه رایسه للخلافة اهلاً و لم ارتفع لها اهلاً! فکذب معاویه و ایم الله لأنّا أولى الناس بالناس فی كتاب الله و على لسان رسول الله ﷺ غير ائمّا لم نزل اهل البيت مخففين مظلومين مضطهدین مـنـذـ قـبـضـ رسولـ اللهـ ﷺ اـیـهـ النـاسـ اـنـهـ لـاـ يـعـابـ اـحـدـ بـتـرـکـ حـقـهـ وـ اـتـمـاـ يـعـابـ اـنـ يـأـخـذـ مـاـ لـيـسـ لـهـ...»<sup>۶</sup> معاویه فرزند صخر گمان می‌کند من او را شایسته خلافت دیدم و خود را شایسته ندیدم! او دروغ می‌گوید و سوگند به خدا! من بنابر کتاب خدا و فرموده رسول، از همه مردم به خودشان سزاوارترم؛ جز اینکه ما از زمان رحلت رسول خدا ﷺ، پیوسته خوفناک و مورد ستم و آزار بوده‌ایم... ما از کسی نام نمی‌بریم؛ ولی بی دری بـهـ خـدـاـ قـسـمـ مـیـ خـورـمـ کـهـ اـگـرـ مرـدـمـ بـهـ فـرـامـینـ خـدـاـ سـبـحـانـ وـ پـیـامـبـرـ ﷺ گـوشـ مـیـ کـرـدـ وـ زـمـینـ بـرـکـاتـشـ رـاـ مـیـ دـادـ وـ درـ اـینـ اـمـتـ دـوـ شـمـشـیـرـ اـخـلـافـ (ـجـنـگـ)ـ نـمـیـ کـرـدـ وـ تـاـ

حکومت مسلمانان اشاره می‌کند. امام ریشهٔ تعارض خود با معاویه را نیز در همین روند می‌بیند و در واقع، آیینگان را به «جریان‌شناسی» دقیق از دو طیف مذکور فرامی‌خواند.

### ب) صلح از زبان امام علیؑ

۱. عوامل بنیادین صلح (دنیا زدگی، عدم دینداری)

اگر در صحنهٔ «عاشرورا» دو عامل «دنیازدگی و عدم دینداری» در نهایت، موجب شهادت امام حسین علیؑ شد و به قول حضرت «مردم بندۀ دنیا زند و شیرینی دین را تنها بر زبان دارند...»<sup>۷</sup>، همین دو عامل موجب صلح امام حسن علیؑ نیز گردید و امام با همین تعبیر (عبداللّه) از آنان یاد کرد.<sup>۸</sup> امام حسن علیؑ هم دو عامل دنیاگرایی و دین نداشتن را عامل اساسی می‌داند.<sup>۹</sup>

ما به نقاط اوج این رویکرد مردمی اشاراتی می‌کنیم:

۰ استقبال نکردن از حضور در اردوگاه جنگ

امام حسن علیؑ از مردم خواست برای جنگ، راهی «نُخیلۀ» شوند؛ اما بعد از ۱۰ روز تنها ۴۰۰۰ نفر آمدند. امام به کوفه برگشت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«يا عجباً من قومٍ لا حياء لهم و لا دين  
مرة بعد مرة ولو سلمت معاوية الامر، فايم

«الولایة» و... نحن نقول اهل البيت ان الائمه متأ و ان الخلافة لاتصلح الا فيينا... و زعم ائمه اولى بذلك متأ حتى انت يابن هند تدعى ذلك...<sup>۱۰</sup> کم حیایی و جسارت تو در پیشگاه خدا، جای تعجب دارد که گفتی: خدا، زورگوی شما را برد و حکومت را به جایگاه اصلی اش برگرداند. ای معاویه! آیا تو جایگاه اصلی خلافت پیامبری و ما نیستیم؟! وای برتو و سه نفر پیش از تو! کلامی می‌گوییم که تو اهل آن نیستی، بلکه می‌گوییم تا این فرزندان برادرم که در اطرافم هستند، بشنوند. این امت... در موارد بسیاری اجتماع کردند و اختلافی ندارند... و در برخی سنت‌ها اختلاف کردند و به خاطر آن جنگیدند و فرقهٔ فرقه شدند و برخی برخی، دیگر را لعن کردند و آن طریق ولایت بود... ما خاندان پیامبر می‌گوییم امامان امت از ما هستند و خلافت جز در ما شایسته نیست و خدا در کتاب خود و سنت پیامبرش ما را اهل آن قرار داده است و علم در ماست و ما اهل آن هستیم و داشش از هر جهت نزد ماجمع است. گروهی پنداشته‌اند که به امامت شایسته‌تر از ما هستند؛ حتی تو ای پسر هند! این اذعا را داری...».

در تمام موارد فوق، امام حسن علیؑ بر تعارض تاریخی حق جویان و باطل طلبان و صالحان و ناصحان تأکید و بر جنگ دائمی فاسدان امت، جهت شایسته‌زادایی از مستند

الله لانزول فرجاً ابداً مع بنى امية والله  
ليس منكم سوء العذاب حتى تتمنون ان يلى  
عليكم حسيتاً. ولو وجدت اعواناً ما سلمتُ  
له الامر لأنّه محروم على بنى امية فأفَ و  
ترحًا يا عبد الدّنيا...<sup>١</sup> ؟ شغفتا! از مردمی که  
پی درپی، نه حیا دارند و نه دین. اگر کار را به  
معاویه واگذارم، سوگند به خدا با بنی امية هرگز  
آسودگی نخواهید دید. آنان چنان شما را  
بیازارند که آرزو کنید به جای آنان، زنگی بر  
شما حکم براند. اگر یاورانی بیایم، خلافت را  
به او نمی‌سپارم؛ چون حکمرانی برای  
بنی امية حرام است. اف برشما! اندوه بر شما  
ای بردهان دنیا...»

## ۵ بعد از شهادت پدر

امام حسن عليه السلام بعد از شهادت  
امیر مؤمنان عليه السلام برای اصحاب خود سخنرانی  
کرد و فرمود:

«أما والله ثنانا عن قتال أهل الشام ذلة و  
لا قلة و لكن كنا نقاتلهم بالسلامة و الصبر...  
ان معاوية قد دعا الى امير ليس فيه عز و لا  
نصفة. فان اردتم الحياة قبلناه منه و أغضضنا  
على القذى و ان اردتم الموت بذلناه فى  
ذات الله و حاكمناه الله<sup>١</sup>؛ سوگند به خدا،  
خواری و کاستی، ما را از نبرد با شامیان  
بازنداشت؛ بلکه ما با سلامتی و بردباری با  
آنن پیکار می‌کردیم. پس دشمنی، سلامتی  
را و بی‌تابی بردباری را فرسوده کرد. شما با ما

می‌شستافتید در حالی که دین شما پیش روی  
دنیايتان بود. اينک دنیاى شما پیش روی  
ديستان است. ما برای شما بوديم و شما برای  
ما، ولی امروز عليه ما هستيد... همانا معاویه  
ما را به چيزی فراخوانده که عزّت و عدالت در  
آن نیست. اگر زندگی دنیا را می‌خواهید،  
می‌پذیریم و این خار در چشم را تحمل  
می‌کنیم و اگر مرگ را می‌خواهید، آن را در راه  
خدا ارزانی می‌داریم و آن را نزد خدا به داوری  
می‌بریم.»

راوى می‌گويد: همه فرياد زندن: «بل  
البقاء والحياة؛ ما ادامه زندگی را می‌خواهيم.»

## ۲. آثار دنياگرایي و ...

در يك کلام، صلح امام حسن عليه السلام معلول  
دو رویکرد مهمه دنياگرایي و ملتزم نبودن به  
دين توسط مردم، به ويژه خواص است. هر  
چند اين جمله، نقطه ثقل در تصميم‌گيری  
امام است؛ ولی بدان جهت که به مسأله  
دنياگرایي مردم و خواص در آن و دوره - به  
مناسبت شهادت امام حسین عليه السلام - بارها تأکيد  
شده است، ما فارغ از پژوهش در اصل اين  
عوامل، خود را ملزم می‌دانيم که به بررسی  
آثاری که در پی اين دو عامل، در رفتارهای  
مردم، به ويژه خواص بروز کرد، بپردازيم.  
آثار دنياگرایي در قالب‌های مختلف خود  
را نشان داد که چهار نمونه از آن را توضیح  
می‌دهیم:



## ۰ عمل نکردن به پیمان

ابن اعثم می‌نویسد: سپاه معاویه با لشکر قیس بن سعد به جنگ پرداخت و قیس بعد از حادثی که برای امام حسن عسکر اتفاق افتاده بود (زخمی شدن)، در انتظار حضرت بود. بعد از پخش خبر، معاویه پیکی نزد قیس فرستاد و گفت: دست از جنگ بکش تا صحت گفتار من (زخمی شدن امام تو) برایت ثابت شود. قیس هم دست از جنگ برداشت. پس از آن عراقیان قبیله به قبیله به معاویه می‌پیوستند. قیس جریان را به امام گزارش داد. حضرت به پا خاست و فرمود:

«يا اهل العراق ما اصنع بجماعتكم معى و  
هذا كتاب قيس بن سعد يخبرنى بان اهل  
الشرف منكم قد صاروا الى معاویة، اما والله  
ما هذا بمنكر منكم، لانكم انتم الذين اكرهتم  
ابى يوم صفين على الحكمين فلما امضى  
الحكومة و قبل منكم اختلقتم ثم دعاكم الى  
قتال معاویة ثانية مكرهين فاخذت بيعتكم و  
خرجت فى وجهى هذا والله يعلم ما نوبت فيه.  
فكان منكم الى ما كان. يا اهل العراق فحسبى  
منكم لاتفرونى فى دينى فائى مسلم هذا الامر

الى معاویة<sup>۱۲</sup>؛ اي اهل عراق! من با شما  
چه کنم؟ این نامه سعد است که می‌گوید  
بزرگان شما به معاویه پیوسته‌اند. هان! سوگند  
به خدا! این رفتار از شما ناشناخته نیست؛ زیرا  
شما همان افرادی هستید که در روز صفين  
پدرم را به پذيرش حكمت واداشتید و بعد از  
پذيرش، اختلاف کردید. پدرم برای بار دوم  
شما را به نبرد با معاویه فراخواند؛ ولی سستی  
کردید، تا او به کرامت خدا (شهادت) پیوست.  
سپس آمدید و با اختیار با من بیعت کردید،  
من هم پذيرفتم. و در این راه بیرون آمدم و  
خدا می‌داند که چه تصمیمی داشتم؛ ولی از  
شما سرزد آنچه سرزد. عراقیان! دیگر بس  
است، مرا در دینم فربیض ندهید که من این  
امر را به معاویه واگذار می‌کنم.»

## ۰ خیانت به امام علی<sup>۱۳</sup>

رویکرد دنیاگرایانه خواص را در «قیام و  
صلح حسنی» در آینه خیانت‌ها یشان می‌توان  
دید. روح دنیاخواهی چنان در جان لشکر  
رخنه کرد که معاویه توانست در لحظات  
آغازین، همه آنها را بخورد. وی به طور پنهانی



«کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»<sup>۱۳</sup> بعد از این سخنرانی مردم با بهانه‌هایی که به کار نمی‌آید، شروع به عذرخواهی کردند.<sup>۱۴</sup>

حارث همدانی هم نقل می‌کند: پس از شهادت امام علی<sup>علیه السلام</sup> مردم نزد حسن بن علی<sup>علیه السلام</sup> آمدند و گفتند: تو جانشین و وصی پدرت هستی؛ ما گوش به فرمان تو هستیم. حسن<sup>علیه السلام</sup> فرمود: «دروغ می‌گویید، به خدا سوگند! شما به کسی که بهتر از من بود، وفا نکردید، چگونه به من وفا می‌کنید؟ چگونه به شما اطمینان کنم در حالی که دلم به شما اطمینان ندارد که راست می‌گویید. پس قرار ما و شما لشکرگاه مدانی. آنجا نزد من آید.» پس از اینکه مردم به سردی از پیشنهاد وی استقبال کردند و عده‌کمی در محل حاضر شدند، فرمود: «شما مرا فریب دادید. همان گونه که امام پیش از مرا فریقتهید. شما پس از من، همراه کدام پیشوا به پیکار بر می‌خیزید. آیا همراه آن کافر ستمگر به نبرد می‌روید که هرگز به خدا و پیامبرش ایمان نیاوردد... او و بنی‌امیه جز از ترس شمشیر اظهار اسلام نکردند و چنانچه از بنی‌امیه جز زن سالخورده دندان ریخته‌ای نماند، دین خدا را تحریف شده می‌خواهد، پیامبر خدا چنین فرمود.» امام حسن<sup>علیه السلام</sup> بعد از این سخنان، گروهی را به فرماندهی فردی از قبیلهٔ کنده به سوی

جاسوسانی را جداگانه نزد عمر بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حارت و شعب بن ربیع فرستاد و به هریک وعده داد که در صورت کشتن حسن بن علی<sup>علیه السلام</sup> بیست هزار درهم، فرماندهی سپاهی از سپاهیان شام و یکی از دخترانش را به او خواهد داد.

امام بعد از آگاهی از این توطئه‌ها بود که زیر لباس خود، «زره» می‌پوشید و یک بار که در نمازتیری به سویش پرتاب شد، همین زره، جان او را نجات داد. اما بالاخره در نزدیکی‌های «ساباط»، شخصی با شمشیر زهرآگین ضربه‌ای به حضرت زد و او را زخمی کرد. به دستور حضرت، او را به «بطن جریحی» که حاکمش عمومی مختار بن ابی عبیده بود، بردند. در حقیقت همان روحیه سپاه باطل در سباباط بود که در کربلا نیز حاکم شد و هردو گرفتار یک آسیب تاریخی بودند. امام حسن<sup>علیه السلام</sup> در همان سباباط به مناسبتی فرمود: «وای بر شما! سوگند به خدا! اگر مرا بکشید، معاویه به هیچ یک از وعده‌هایی که برای کشتن من داده است، عمل نخواهد کرد. می‌دانم که اگر دست در دست او بگذارم و با او بسازم، نمی‌گذارد که به دین جدم بروم و تنها می‌توانم خدای سبحان را بپرسنم؛ ولی گویا فرزندان شما را می‌بینم که بر درخانه‌های فرزندان آنان ایستاده‌اند و آب و غذا می‌خواهند، ولی آنان درین می‌ورزند. پس دوری و دوری بر شما باد با این کردارتان!



و به معاویه پیوست!»<sup>۱۵</sup>

### ۳. مضمون نبودن به مبارزه

از دیگر عوارض «دنیاگرایی» که گریبان مردم را گرفت، سستی آنان در مبارزه بود؛ به گونه‌ای که امام انگیزه‌ای جذی در آنان برای مبارزه نمی‌دید. لذا وقتی جاریه بن قدامه نزد امام آمد و بعد از بیعت گفت: چرا نشسته‌ای؟ خدا تو را رحمت کندا حرکت کن پیش از آنکه دشمن به سوی تو راه افتد، ما را به سوی او ببر. امام حسن عسکری فرمود: «اگر همه این مردم، مثل تو بودند، رهسپارشان می‌کردم، ولی نصف و یا یک دهم مردم، این عقیده را ندارند.»<sup>۱۶</sup>

### ۴. سوء قصد به جان امام

در جبهه امام، روحیه «دنیاگرایی» چنان نظام لشکر را از هم پاشیده بود که آنان حتی آماده تسلیم یا قتل امام خود بودند. طبرانی از ابوجمیله چنین نقل می‌کند:

روزی حسن عسکری با مردم نماز می‌خواند که مردی به او حمله برد و با شمشیر بر ران او زد. حسن عسکری به سبب آن ضربه چندین ماه بیمار شد. سپس به منبر رفت و فرمود:

«يا اهل العراق اتّقوا الله فينا. فاتّنا أمراؤكم و ضيّفانكم و نحن اهل البيت الذي قال الله عزّوجلّ『اَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ اَهْلُ الْبَيْتِ وَ يَطْهَرُكُمْ

معاویه فرستاد و دستور داد در «انبار»، لشکر بزند و تا فرمان نرسیده، کاری نکند. وقتی معاویه مطلع شد، در نامه‌ای به او نوشت: اگر نزد من بیایی، فرماندهی بخشی از نواحی شامات یا جزیره را - که قابل تو را ندارد - به تو می‌سپارم.

وی پانصد هزار درهم نقداً فرستاد. او پول را گرفت و با ۲۰۰ نفر از یاران و خاندانش به معاویه پیوست. امام بعد از آگاهی از این خیانت برخاست و فرمود:

«هذا الکندی توجه الى معاویة و غدر بي و بكم وقد اخبرتكم مرتّة بعد اخرى انه لا وفاء لكم انتم عبيدالله...؛ اين كندی است که به سوی معاویه رفت و به من و شما خیانت کرد و من بارها به شما گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیا بیلد...»

امام شخصی از قبیله مراد را با ۴۰۰۰ نفر فرستاد و از او در حضور مردم خواست خیانت نکند و به خودش هم گفت که به زودی خیانت خواهی کرد. او با سوگندهایی که کوهها تاب آنها را ندارد، قسم یاد کرد که چنین نمی‌کند. اما وقتی به انبار رسید، پیکرهای معاویه آمدند و علاوه بر دادن وعده‌ها، پانصد هزار درهم نیز تقدیم کردند. او هم به پیمان خود وفادار نماند. امام بار دیگر فرمود:

«من بارها به شما گفتم که برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی‌کنید. اینک، این رفیق شما مرادی است که به من و شما خیانت کرد

اینان مرا کتف بسته تسلیم او می‌کنند. پس اگر در حال عزّت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا بر من مثُت نهاد و این مثُت او ننگ بنی‌هاشم تا پایان روزگاران باشد، جنگی که معاویه و نسل او پیوسته بر زنده و مرده ما بر زبان رانند...».

### ۳. آثار رفتارهای دنیاگرایانه

#### الف - تنها ماندن امام

هرچند تعارض در جبهه صالحان و فاسدان، از نظر امام حسن عسکری تاریخی است، اما مسأله اساسی و آنچه سرنوشت این تعارض را رقم می‌زند، مربوط به جبهه داخلی است و آن هم دنیاطلبی و عدم دینداری است؛ دو نقطهٔ ضعفی که آثار زیتاباری در رفتارهای عوام و خواص از خود به جای گذاشت و سرانجام به ضعف شدید جبهه صالحان انجامید. از این منظر است که امام حسن عسکری تنها و بی‌پاور می‌ماند؛ به گونه‌ای که حضرت بارها به این حقیقت تلخ اعتراف می‌کند؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

#### ۵ در آغاز جنگ

بعد از حرکت لشکر معاویه به سوی عراق و رسیدن به پل «منیح»، حجر بن عدی از سوی امام مردم را در مسجد گرد آورد. امام بعد از حمد و ثنای الهی آنان را تهییج کرد تا

تطهیر<sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup>؛ ای عراقیان! درباره ما از خدا بترسید که ما امیران و میهمانان شماییم. ما آن خاندانی هستیم که خدای عزوجل فرمود: «همانا خدا می‌خواهد آلوذگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه سازد.»

امام حسن عسکری سخن می‌گفت و مردم می‌گریستند. در همین باره طبرسی از زید بن وهب نقل می‌کند:

حسن بن علی علیه السلام در (راه) مدائی زخمی شد؛ در حالی که درد می‌کشید، نزد او رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به چه فکر می‌کنی؟ مردم سرگردانند! فرمود:

«اری والله ان معاویة خیر لى من هؤلاء، يزعمون انهم لى شیعة ابتغوا قتلى و انتهبوا ثقلي و اخذوا مالى والله لئن آخذ من معاویة عهداً احقن به دمى و آمن به فی اهلی، خیر من ان یقتلونی فتضیع اهل بیتی و اهلی. والله لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلماً. فوالله لإن اسالمه و أنا عزيز خير من ان یقتلني و أنا اسیر...<sup>۱۹</sup>؛ سوگند به خدا! معاویه برايم بهتر از آنان است؛ می‌پندارند که شیعیان من هستند، ولی در بی قتل من برأمند و اموالی را به غارت بردند. به خدا قسم! اگر از معاویه پیمان بگیرم که خونم را حفظ کنم و خاندانم را در امان دارم، بهتر است تا اینان مرا بکشند و خاندانم را تباہ سازند. سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم،

## ۰ در برابر اعتراض‌ها

سالم بن ابی جعد نقل کرده است: یکی از ما نزد حسن بن علی علیه السلام رفت و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را خوار کردی و برده ساختی؟ دیگر کسی با تو نیست. امام فرمود: چرا؟ گفت: به خاطر سپردن خلافت به این طاغوت. امام فرمود:

«والله ما سلمت الامر اليه الا انی لم اجد انصاراً ولو وجدت انصاراً لقاتلتہ لیلی و نهاری حتی یحکم اللہ بینی و بینه. ولکنی عرفت اهل الكوفة و بلوتهم و لا یصلح لی منهم من کان فاسداً انهم لا وفاء لهم و لا ذمة فی قول ولا فعل انهم لمختلفون و يقولون لنا: ان قلوبهم معنا و ان سیوفهم لمشهورة علينا<sup>۲۱</sup>; سوگند به خدا! حکومت را به او نسپردم مگر آنکه یارانی نیافتم و اگر یاورانی داشتم، شب و روزم را با او می‌جنگیدم؛ تا خدا میان من و او داوری کند؛ ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم. فاسدانشان شایسته من نیستند و آنان وفا ندارند و در سخن و کار خود بی تعهدند و نیز دوچهره‌اند؛ به ما می‌گویند: دل‌های ما با شمامست، و شمشیرهایشان برما آمخته است.»

## ۰ سخن از بی‌یاوری در آیینه دعا

آن حضرت حتی در دعاها یش نیز از این درد بزرگ، که مانع تحقق یافتن حکومت به

به نخیله بروند؛ اما مردم ساکت ماندند و کسی حرفی نزد عدی بن حاتم برخاست و گفت: «من فرزند حاتم هستم. سبحان الله چقدر سکوت شما زشت است. آیا به امام و فرزند پیامبر خود پاسخ نمی‌دهید؟ سخنوران مُضَر کجایند؟ مسلمانان کجایند؟...» سپس رو به امام حسن علیه السلام کرد و آمادگی خود را اعلام نمود و این گونه بود که سپاه به مرور تکمیل شد.<sup>۲۰</sup>

## ۰ بعد از صلح

امام حسن علیه السلام بعد از صلح با معاویه نیز بر این حقیقت تلغیح کرد: حتی نزد معاویه، تصریح نمود و فرمود: «بنی اسرائیل، هارون را رها ساختند، با اینکه می‌دانستند او جانشین موسی است، و از سامری پیروی کردند و این امت نیز پدرم را رها و با غیر او بیعت کردند... رسول خدا علیه السلام با اینکه قوم خود را به خدای متعال فرا می‌خواند، از آنان فرار کرد تا به غار [ثور] رفت، و چنانچه یارانی می‌یافت، فرار نمی‌کرد. پدر من نیز چون آنان را سوگند داد و از آنان یاری خواست و یاری اش نکردند... و [خدا] پیامبر را چون داخل غار شد و یارانی نیافت، آزاد گذاشت، به همین سان امّت پدرم و مرا رها و با تو بیعت کردند، از جانب خدا دستم باز است و همانا اینها سنت‌ها و نمونه‌هایی است که یکی پس از دیگری می‌آید.»<sup>۲۱</sup>

«اما بعد فان خطبی انتهی الى اليأس من حق احیته و باطل امیته و...»<sup>۲۴</sup>؛ اما بعد، اینک بیش آمد من، به نا امیدی از حقی که زنده دارم و باطلی که بمیرانم، رسید...

### ج. اتخاذ موضع تاکتیکی (صلح)

این بخش از تصمیم امام که پیامد طبیعی حوادث قبلی و سرانجام نا امیدی وی از وصول به هدف نهایی با جنگ بود، معرکه آرای صاحب نظران موافق و مخالف است و اساساً داوری ارزشی در این بخش، باعث شده است که مؤلفان و محققان از «طی مسیری که به صلح انجامید» غافل بمانند و تمام توان خود را تنها به این بخش معطوف دارند. اینکه صلح امام حسن عسکری<sup>۲۵</sup> یک اقدام تاکتیکی بود، حقیقتی است که جای شک در آن نیست و تمام روایاتی (از امام حسن عسکری) که در آنها می‌گوید «اگر یارانی داشتم، صلح نمی‌کردم...»، گویای این است که امام صلح را به عنوان تصمیم اصلی اتخاذ نکرده، بلکه طبق وضعیت موجود، ناچار به استفاده از آن شده است. آن حضرت در پاسخ به زید بن وهب جهنی این حقیقت را فاش می‌کند و می‌فرماید:

«سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته تسلیم او می‌کنند. پس اگر در حال عزّت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا بر من مت

دست وی شد، سخن می‌گوید:

«تشهد الانفعال و تعلم الاختلال و ترسی تخاصل اهل الخبال و جنوحهم الى ما جنحوا اليه من عاجل فان و حطام عقباه حمیم آن و قعود من قعد و ارتداد من ارتد و خلوی من التصار و انفرادی من الظّهار وبک اعتصم و...»<sup>۲۶</sup> (خدایا) تو انفعال (درماندگی) را می‌بینی و از هم پاشیدگی و دست کشیدن نابکاران و گرایش انسان به دنیای فانی و حطامی که سرانجام آن آتش سوزان است و نیز نشست نشستگان و ارتداد مرتدان و تنها ماندنم از یاران و پشتیبان را می‌دانی. و به تو پناه می‌برم و به رسماً تو می‌آویزم و برتو توکل می‌کنم. خدا! تو می‌دانی که تلاشم را نیندوختم و از توانم دریغ نورزیدم؛ تا حرمتم شکست و تنها ماندم. سپس راه پیشینیان خود را - که باز داشتن از شر تجاوزگران و آرام کردن طغیانگران از ریختن خون شیعیان باشد - پیمودم و امر آخرت و دنیای خود را چون اولیای خود نگهبانی کردم...»

ب. نا امیدی از وصول به هدف (احیای حق و امحای باطل)

بی‌گمان، بی‌آمد تنها ی و بی‌یاور بودن، نا امیدی از ادامه راه بود و امام به ناچار از پیگیری هدف اصلی خود باز می‌ماند. آن حضرت هنگام امضای صلحname به این واقعیت چنین اشاره می‌کند:



نهد.»<sup>۲۵</sup> ما به این موضوع در بحث مشروعيت تصميم امام بيشتر خواهيم پرداخت.

روش هر امام در برابر مرتজان، متناسب با شرياط آنان بود، با حفظ اصل وظيفه يعني ارجاع ستيزى.

امام على علیه السلام با سه جنگ در برابر ناکثين، قاسطين و مارقين، به شيوه جنگ با مرتজان روی آورد و وظيفه ارجاع ستيزى خود را در اين شكل انجام داد.<sup>۲۶</sup> حال امام حسن علیه السلام نيز موظف است برای انجام وظيفه ارجاع ستيزى، قالب مناسبی بيايد. ابتدا وي نيز مانند پدر (برای شکست رجعت طلبان) به مبارزه و جنگ روی آورد؛ ولی به دليل ضعف جبهه داخلی (دو رویکرد عمده دنياگرایي و باور نداشتن دين و پيامدهای آن) مجبور شد شيوه خود را عوض کند و برای ماندگاري نظام امامت (نه خود)، شيوهای جديد برگزيند. حقیقت اين است دورهای که امام حسن علیه السلام در آن به سرد می‌برد، دوران اوج تعارض با حاکمیت امامت بود. و قبل از آن، از ماه صفر سال ۱۱ تا ۳۶ هجری، به مدت ۲۵ سال نظام ارجاع توانسته بود، دوران نفوذ در حاکمیت را طی کند و از سال ۳۶ تا ۴۰ هجری به مدت ۴ سال و اندی در ميدان تعارض عملی با «نظام علوی» تجربيات زيادي اندوخته بود. و چنین مرتजان با تجربه‌ای بودند که رویارویی امام حسن علیه السلام قرار داشتند. بنابراین، جبهه امام که توان مبارزه نظامی را نداشت، ناچار به يك اقدام هوشمندانه، يعني صلح شد که نتيجه آن،

## مباني مشروعيت صلح

امام حسن علیه السلام در برابر پرسشگران، از همان لحظات اول تصميم به صلح، پاسخ‌های متفاوتی ارائه کرده است، که برخی به مشروعيت و مبانی پذيرش صلح برمي‌گردد و برخی به آثار آن، در بخش اول نيز حضرت به فراخور حال و مقام، پاسخ‌های متناسبی داده است که به چهار مورد از آنها اشاره می‌کنيم:

### ۰ لزوم تداوم وظيفة امامت (مبارزه با ارجاع در شكل مقتضي)

روشن است که «نظام امامت» به اذن الهی و دستور رسول اکرم ﷺ، جهت مبارزه با مرتजانی بود که قصد داشتند نظام اسلامی پياميرو را که در همه ابعاد دست به «اصلاحات» زده بود، به همان نظام جاهلي برگردانند. اين نظام اگر به حاشيه رانده نمی‌شد، می‌توانست مانع ارجاع‌های مختلف شود، اما در بي همان تعارض تاریخي حق و باطل، نظام امامت به حاشيه رانده شد و مدیريت حکومت از دست آنان خارج گشت و مرتजان (به خصوص بنی‌امیه) در اركان حکومت، نفوذ اساسی کردند. در اين ميان

به عبارت دیگر، جنگ و صلح هردو قالب انجام وظیفه‌اند و به تنهایی موضوعیتی ندارند، آنچه مهم است، اصل وظیفه (امامت) است و قالب‌های مبارزه، فرع آن است.

## ۵ بیعت بر جنگ و صلح

از آنجایی که مسلمانان هنگام بیعت با امام حسن عسکری بر جنگ و صلح بیعت کرده بودند، در واقع از لحاظ حقوقی متعهد شده بودند که تصمیم‌های امام را محترم بشمارند. از این رو امام هم هنگام بیعت گرفتن بر این مسأله (بیعت بر جنگ و صلح) توجه و تأکید داشت و هم در برابر متعرضان آن را یادآور می‌شد و از لحاظ حقوقی آنان را ملزم به پذیرش عواقب تمهدپذیری خودشان می‌کرد. آن حضرت بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«الا و قد علمت ان امير المؤمنين عليه حيّاً و ميّاً، عاش بقدر و مات بأجل و ائمّى أبايعكم على ان تحاربوا من حاربتم و تسالموا من سالمت<sup>۲۸</sup>؛ هان! دانستید که امیرمؤمنان عليه علیه در زندگی و مرگ به اندازه (اللهی) زیست و به اجل (خداؤندی) وفات کرد. اینک من با شما بیعت می‌کنم که با هر کس جنگیدم، بجنگید و با هر کسی آشتب کردم، صلح کنید.»

دینوری می‌نویسد: بعد از شهادت علی علیه السلام مردم برای بیعت نزد حسن بن

بقای نظام امامت جهت مبارزات آتی (به محض فراهم آمدن شرایط) بود. امام حسن علیه السلام بارها به این مسأله اساسی (الزوم تداوم وظیفه نهضت ضد ارتقای) اشاره کرد و در موقعیت‌های مختلف از آن سخن گفت: از جمله صدوق از ابوسعید عقیصاً نقل می‌کند: به حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چرا با معاویه سازش و صلح کردی، با اینکه می‌دانستی حق با توست نه او، و معاویه گمراه و ستمگر است؟!

امام فرمود: «آیا من حجت خدای سبحان و پس از پدرم امام بر خلق خدا نیستم؟ گفتم: آری. فرمود: آیا من همان نیستم که رسول خدا علیه السلام در حق من و برادرم فرمود: «حسن و حسین دو امامند چه قیام کنند و چه بشینند؟» گفتم: آری. فرمود: پس من امام، خواه قیام کنم و یا بشینم... اباعسید! اگر من از سوی خدای سبحان امامم، نباید نظرم را (در صلح یا جنگ) سیک بشمارید، هرچند حکمت کارم روشن نباشد.»<sup>۲۷</sup>

بر این اساس، اصل «امام بودن» را مورد تأکید قرار می‌دهد. و طبیعتاً کسی که امام است، به حکم وظیفه، تداوم نهضت ضد ارتقای و... را باید ادامه دهد؛ در هر شکل و صورتی که مقدور باشد و به تعبیر امام و رسول اکرم این وظیفه، گاه با قیام و گاه با قعود.

بجنگید و با هر که صلح کردم، صلح کنید.  
اینک با معاویه صلح و بیعت می‌کنم، شما نیز  
بیعت کنید.»<sup>۲۸</sup>

## ۵ مسأله قضا و قدر الهی

امام حسن علیه السلام در موارد متعددی نیز با مطرح کردن مسأله «قضا و قدر الهی» کوشید مشروعیت صلح را برای گروههایی از مخاطبان خود تبیین کند. طبیعی است که قضا و قدر الهی به معنای جبر و مجبور بودن انسان نیست و امام علیه السلام در عین حال، تمام حوادث را در حیطه و محصول اختیار و عقل انسان‌ها می‌دانست؛ از این رو در جواب حسن بصری نوشت:

«هر کس به تقدیر خیر و شر ایمان نیاورد، خدا می‌داند که کافر است و هر کس گناهان را به خدا واگذارد (خود را مجبور بداند)، تبهکار است. همانا خدا نه از روی اجبار اطاعت شود و نه از روی شکست نافرمانی گردد. خدا بندگان را در مملکت وجود، بیهوده رها نکرده است؛ بلکه او مالک هرچیزی است که به آنها داده و توانا بر هر قدرتی است که به آنان بخشیده است. خدا بندگان را از روی اختیار فرمان داده و از روی هشدار بازداشته است. پس اگر بخواهند فرمان برنند، باز دارنده‌ای نمی‌باشد و اگر بخواهند نافرمانی کنند و خدا بر آنان (بخواهد) متن نهد و بین آنان و معاصی قرار گیرد، انجام می‌دهد و اگر انجام

علیه السلام آمدند. او دستش را باز کرد و فرمود: آیا با من بیعت می‌کنید که گوش کنید و فرمان بزید و با هر کس جنگیدم، بجنگید و با هر کس آشتبایی کردم، صلح کنید؟ مردم به تردید افتادند و بیعت نکردند. حسن علیه السلام دستش را جمع کرد. آنان نزد حسین علیه السلام آمدند و گفتند: دست بگشا که با تو بر آنچه با پدرت بیعت کردیم و نبرد با شامیان که حلال کنندگان خون و گمراهانند، بیعت کنیم. حسین علیه السلام فرمود: خدا نکند که تا حسن علیه السلام زنده است، با شما بیعت کنم. آنان نزد حسن علیه السلام برگشتند و طبق شرط او بیعت کردند.<sup>۲۹</sup>

آن حضرت حتی هنگام گسیل داشتن مردم برای نبرد با معاویه نیز یادآور نوع بیعت شد و فرمود: «ای مردم! شما بامن بیعت کردید که سازش کنید با هر که سازش کنم و بجنگید با هر که بجنگم.»<sup>۳۰</sup>

و بعد از زخمی شدن در سبات، فرمود: «با من پیمان بستید که در صلح باشید با هر که من با او در صلح و بجنگید با هر که من با او بجنگم. اینک به من گزارش رسیده است که بزرگان شما نزد معاویه می‌روند و بیعت می‌کنند...»<sup>۳۱</sup>

و خلاصه برای حاضران در مجلس معاویه بعد از صلح نیز اعلام کرد: «ای مردم! خدا نخستین شما را با اول ما هدایت کرد و خون شما را با آخر ما حفظ فرمود. و من بر عهده شما بیعتی داشتم که با هر که جنگیدم،

و آن گاه که در برابر سوال زید بن وهب  
جهنی قرار گرفت، فرمود:... سوگند به خدا  
من چیزی از منبعی موقق می‌دانم (که تو  
نمی‌دانی). امیر مؤمنان روزی مرا شادمان دید  
و فرمود: «حسن جان! شادمانی می‌کنی،  
چگونه خواهی بود وقتی پدرت را کشته بینی  
یا فرمانروایی جهان اسلام را بنی‌امیه به  
دست گیرند؛ امیرشان آن گلو گشاد روده فراخ  
است که می‌خورد و سیر نمی‌شود، می‌میرد و  
در آسمان یاور و در زمین عذری ندارد. پس  
بر شرق و غرب آن چیره گردد، در حالی که  
مردم از او فرمان برند و پادشاهی اش به درازا  
کشد. بدعتها و گمراهی‌ها پدید آورده؛ حق و  
ست رسول الله ﷺ را بمیراند... این گونه  
خواهد بود تا در آخرالزمان و سختی دوران و  
نادانی مردمان، خدا را مردی را برانگیزد...»<sup>۳۶</sup>  
ابن اعثم می‌گوید: «حجر بن عدى گفت:  
سوگند به خدا! دوست داشتم همه می‌مردیم  
و این روز را نمی‌دیدیم! زیرا ما به آنچه  
دوست نداشتیم، خوار و زبون شدیم و آنان به  
آنچه دوست داشتند، شادمان شدند.

چهره حسن ؓ برافر و خته شد و از  
مجلس معاویه برخاست و به منزل رفت.  
سپس سراغ حجرین عدى فرستاد و فرمود:  
حجر! من در مجلس معاویه سخن تو را  
شنیدم؛ این گونه نیست که همه چون تو  
بخواهند... در همین حال، سفیان بن لیلی آمد  
و گفت: سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان...

ندهد، این گونه نیست که آنان را با بازور و  
اکراه برگناه واداشته است؛ بلکه ملت بر آنان  
گذاشت که بیناشان ساخت و آگاهشان کرد  
هشدارشان داد و امر و نهی کرد. نه بر آنچه  
فرشتنگان باشند - و نه از آنچه بازشان داشت.  
و خدا حجت‌های رسایی دارد که اگر بخواهد،  
همه شما را هدایت می‌کند...»<sup>۳۳</sup>

با این توضیح پیرامون قضا و قدر از زبان  
امام حسن ؓ، نمونه‌هایی از استناد صلح و  
سپردن حکومت به معاویه، به قضا و قدر را  
مرور می‌کنیم.

امام باقر ؓ فرمود: یک نفر از یاران امام  
حسن ؓ به نام سفیان بن لیلی که بر شتر  
خود سوار بود، نزد امام حسن ؓ - که جامه  
به خود پیچیده و در حیاط نشسته بود - آمد و  
گفت: السلام عليك يا مذل المؤمنين...! امام  
فرمود: توجه می‌دانی که چرا این کار را کرد؟  
از پدرم شنیدم که فرمود: رسول خدا ؓ  
فرمود: «روزها و شبها سپری نمی‌شود مگر  
آنکه مردی گلو گشاد و سینه فراخ (معاویه) که  
می‌خورد و سیر نمی‌شود، امر این امت را به  
دست می‌گیرد.» از این رو چنان (صلح)  
کردم.<sup>۳۴</sup>

در جواب سلیمان بن صرد که بزرگ مردم  
عراق بود، نیز فرمود: «از خدا بترسید و به  
قضای او خرسند باشید و امر خدا را  
پذیرید.»<sup>۳۵</sup>



به من است نه او، با من ستیز کرد و من  
مصلحت امّت را در نظر گرفتم.... در این کار  
جز صلاح و دوام شما را نخواستم.»<sup>۳۸</sup>

آن حضرت در پاسخ به مردم هم فرمود:  
«شما از کار من آگاه نیستید. سوگند به خدا!  
آنچه کردم، برای شیعیان من از آنچه آفتاب  
بر آن می‌تابد یا از آن غروب می‌کند، بهتر  
است... آیا خبر ندارید که چون خضر آن کشتی  
را شکافت و آن دیوار را به پا کرد و آن پسر  
بچه را کشت، باعث خشم موسی بن  
عمران علیهم السلام شد؛ زیرا حکمت این امور بر او  
پنهان بود. با اینکه نزد خدای سبحان از  
حکمت و حق برخوردار بود؟»<sup>۳۹</sup>

علاوه بر این، آن حضرت گاه به طور  
مشخص به برخی حکمت‌ها و مصلحت‌ها  
اشاره کرده است که ما تحت عنوان آثار صلح  
(سه نمونه از حکمت‌ها) می‌آوریم:

## ۵. آثار صلح

### ۰ بقای شیعیان و اسلام

اصلی‌ترین آثر صلح، بقای اسلام، شیعیان  
و به تبع آن نظام امامت بود. لذا حجم وسیعی  
از دلایل مطرح شده از سوی امام به این  
عنوان اختصاص دارد. امام در جواب ابوسعید  
عقیضا فرمود:

«لولا ما اتیتُ لما ترك من شيعتنا على  
وجه الارض احداً لا قتل؛ اگر صلح

امام حسن عليه السلام فرمود: فلانی! رسول  
خدا عليه السلام از دنیا نرفت تا برایش از پادشاهی  
بنی‌امیه پرده برداشتند و او آنان را دید که  
یکی پس از دیگری بر منبرش بالا می‌روند و  
این بر او گران آمد. پس خدای متعال این  
آیات را فرستاد و فرمود: «آنَا انزلناه فِي لَيْلَةِ  
الْقَدْرِ وَ مَا ادْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ  
خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» خدا می‌فرماید: شب قدر  
از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه بهتر است.  
حسین عليه السلام به برادرش حسن عليه السلام رو کرد  
و فرمود: سوگند به خدا! اگر همه آفریده‌ها  
جمع شوند و بخواهند جلوی آنچه را انجام  
شده است، بگیرند، نمی‌توانند...»<sup>۴۰</sup>

### ۰ داشتن حکمت و مصلحت

هرچند اصلی‌ترین عامل مشروعيت  
صلح، همان عامل پیشین است، اما عوامل  
دیگری هم در کلام امام به چشم می‌خورد؛  
مانند داشتن مصلحت و حکمت. امام بارها به  
این موضوع تأکید کرده است که مصلحت و  
حکمت این کار هرچند پنهان، ولی خیلی مهم  
است و این، خود عاملی برای مشروعيت  
صلح است. امام گاه تنها به عنوان حکمت و  
مصلحت داشتن، اکتفا می‌کرد و گاه برخی از  
حکمت‌ها و مصلحت‌ها را که در واقع همان  
آثار مثبت صلح بودند، تشریح می‌کرد؛ مانند  
سخن حضرت نزد معاویه که فرمود: «ای  
مردم!... می‌دانید که معاویه در حقیقت متعلق

کردم...»

## ۰ ترجیح امنیت و پرهیز از اختلاف

امام حسن علیه السلام بعد از چند روز توقف در ساباط، هنگامی که خواست از آنجا کوچ کند، فرمود: «ای مردم! شما با من بیعت کردید که سازش کنید با هر که سازش کنم و بجنگید با هر که بجنگم. سوگند به خدا! اینک آن چنان هستم که بر هیچ یک از این امت، در شرق باشد یا غرب، تاب کینه ورزی و آنچه را در جاهلیت ناگوار تان بود، ندارم. انس، آسودگی و آشتی میان مردم از جدایی، نا امنی، کینه ورزی و دشمنی که شما خواهانید، بهتر است. والسلام». <sup>۴۴</sup>

امام پس از صلح نیز در پاسخ مسیب بن نجیبه فرمود: «با این بیعت، مصلحت شما و بازداشتمن از درگیری شما را می خواستم. به قضای الهی خشنود باشید و کار را به خدا واگذارید تا نیکوکار آسوده گردد و از شرّ تبعه کار در امان ماند.» <sup>۴۵</sup>

## ۰ عزت واقعی، ننگ ظاهری

هر چند صلح در ظاهر به عنوان عیب شمرده می شد و به همین خاطر، حتی در ساباط، عده‌ای به محض شنیدن بوی صلح، به امام حمله‌ور شدند؛ اما این کار در واقع موجب عزت شیعیان و جلوگیری از شکست ابدی آنان شد. لذا امام در کلامی، عار ظاهری

نمی‌کردم، روی زمین از شیعیان ما کسی

نمی‌ماند مگر اینکه کشته می‌شد.» <sup>۴۶</sup>

همچنین وقتی معاویه از امام حسن علیه السلام خواست با حوثره اسدی - که علیه معاویه شورش کرده بود - بجنگد، فرمود: «والله لقد كفث عنك لحقن دماء المسلمين و ما احب ذلك يسعني أن اقاتل عنك قوماً انت والله أولى بقتالى منهم؟» <sup>۴۷</sup> سوگند به خدا! از تو دست کشیدم تا خون مسلمانان مصون بماند. گمان نمی‌کردم اینک چنین شود که از جانب تو به جنگ افرادی بروم که جنگ با تو یقیناً بهتر از جنگ با آنان است.»

و در پاسخ جبیر بن نفیر فرمود: «آن را رها کردم تا خشنودی خدا را به دست آورم و خون امت محمد ﷺ را نگه دارم.» <sup>۴۸</sup>

آن حضرت حتی در دعاهاش هم این حکمت را آشکار می‌سازد و می‌فرماید: «اللهُمَّ فَقْدْ تَعْلَمَ أَنِّي مَا ذَخَرْتُ جَهَدِي وَ لَا مَنْعِنْ وَجْدِي حَتَّى ... وَ تَسْكِينُ الظَّاغِيَةِ عَنْ دَمَاءِ أَهْلِ الْمَشَايِعَةِ وَ حَرْسَتُ مَا حَرَسْتَهُ أَوْلِيَائِي مِنْ أَمْرٍ آخِرِتِي وَ دُنْيَايِ ...؟ خَدَايَا!» <sup>۴۹</sup> تو می‌دانی که تلاشم را نیند و ختم و از توائم دریغ نورزیدم تا حرمتم شکسته شد و تنها ماندم. پس راه پیشینیان خود را که بازداشتمن از شرّ تجاوزگران و آرام کردن طغیانگران از ریختن خون شیعیان باشد، پیمودم و امر آخرت و دنیای خود را چون اولیای نگهبانی

را به آتش دائمی ترجیح می‌دهد.

دینوری می‌گوید:

«سليمان بن صرد نزد امام آمد و گفت:  
السلام عليك يا مذل المؤمنين... امام  
فرمود: «...اما قولك يا مذل المؤمنين  
فالله لان تذلوا و تعافوا احب الى من ان  
تعزوا و تقتلوا فان ردة الله علينا في عافية  
قبلنا و سألنا العون على امره و ان صرفة  
عنار ضيفا...»<sup>۴۶</sup>؛ و اما گفتار تو که گفتی «يا  
مذل المؤمنين»، سوگند به خدا! اگر زیر دست  
و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است از  
اینکه عزیز و کشته شوید. اگر خدا حق ما را  
در عافیت به ما برگرداند، ما می‌پذیریم و از او  
بر آن کمک می‌گیریم و اگر بازداشت، نیز  
خرستدیم...».

حتی اصحاب امام به وی «يا عار  
المؤمنين» می‌گفتند. که امام در پاسخ  
می‌فرمود: «العار خير من النار»<sup>۴۷</sup> ننگ  
(ظاهری) بهتر از آتش است». و در جواب  
حجر بن عدی فرمود: «آرام باش. من خوار  
کننده نیستم؛ بلکه عزت بخش مؤمنانم و  
بقای ایشان را می‌خواهم».<sup>۴۸</sup>

## پی‌نوشت‌ها:

\* منبع ارجاعات مقاله حاضر «موسوعة کلمات  
الامام الحسن(ع)» پژوهشکده باقرالعلوم(ع) است.

۱. مقاتل الطالبين، ص ۵۵  
۲. همان، ص ۵۵

۳. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۴

۴. همان، ج ۱۰، ص ۱۳۸؛ امامی، طوسی، ص ۵۶۱

۵. در سخنی دیگر در مدینه (نزد معاویه)، عوّاقب  
حکومت ناصالحان بنی امية را بر شمرد (شرح ابن  
ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۲۸). بعد از آمدن معاویه به  
مدینه هم او را فاقد صلاحیت دانست (مقتل  
الحسین، ص ۱۲۵؛ تحف العقول، ص ۲۲۲؛ شرح نهج  
البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۲)، همین طور با معرفی امام  
حسین(ع) به جاشتنی خود بر حقانیت و شایستگی  
خود و اهل بیت(ع) بر امامت تأکید کرد. (کافی، ج ۱،  
ص ۳۰۰؛ کفایة الاز، ص ۲۲۶).
۶. احتجاج، ج ۲، ص ۵۶؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۷.
۷. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.
۸. برای پرهیز از اطالة کلام از تحلیل و تفسیر مسأله  
دیگرایی مردم در عصر مذکور، صرف نظر و شما را  
به مطالعه سخنان رهبری در باره «نقش خوانس در  
عاشورا» و دیگر کتبی که به این موضوع پرداخته‌اند،  
فرا می‌خوانیم، این رویکردها دقیقاً در زمان امام  
حسن(ع) هم وجود داشت.
۹. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.
۱۰. همان، ص ۴۴؛ الخراج والجرائح، ج ۲، ص  
۵۷۵.
۱۱. بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.
۱۲. الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۰.
۱۳. شعر / ۲۲۷.
۱۴. علل الشرایع، ص ۲۲۰؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص  
۳۳؛ الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۸۳.
۱۵. الخراج والجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴.
۱۶. الغارات، ص ۴۴۳؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴.
۱۷. احزاب / ۳۳.
۱۸. معجم الكبير، ج ۳، ص ۹۳؛ مجمع الروايد، ج ۹،  
ص ۱۷۲.
۱۹. احتجاج، ج ۲، ص ۹؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص  
۲۰.
۲۰. مقاتل الطالبين، ص ۵۹.
۲۱. امامی، شیخ طوسی، ص ۵۵۹.
۲۲. احتجاج، ج ۲، ص ۷۱؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص  
۱۴۷.
۲۳. مهج الدعوات، ص ۴۷؛ بخار الانوار، ج ۴۵، ص  
۲۱۲.
۲۴. علل الشرایع، ص ۲۲۱. برای اطلاع از شرایط

- صلح، ر.ك: تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۱۶۵؛ الفتوح، ج ۲ و ۴، ص ۲۹۲-۲۹۴؛ اعلام الورى، ج ۱، ص ۴۰۳.
۲۵. احتجاج، ج ۲، ص ۶۹.
۲۶. ماهنامه فرهنگ کوثر، ش ۵۱ و ۵۲ مقاله «اصلاحات نبوی و اقدامات جاهلی» و مقاله «گام‌های ارتقای از رحلت نبوی تا قیام حسینی» از نگارنده.
۲۷. علل الشرایع، ص ۲۱۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۶۷.
۲۸. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۸۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۴ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲۹. الامامة والسياسة، ص ۱۶۳.
۳۰. الفتوح، ج ۳، ص ۲۸۹.
۳۱. شرح ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.
۳۲. الامامة والسياسة، ص ۱۶۳.
۳۳. تحف العقول، ص ۲۳۱.
۳۴. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۲۷.
۳۵. الامامة والسياسة، ص ۱۶۳.
۳۶. احتجاج، ج ۲، ص ۶۹.
۳۷. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۸۹؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۵.
۳۸. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵.
۳۹. احتجاج، ج ۲، ص ۶۷؛ علل الشرایع، ص ۲۱۱.
۴۰. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱؛ نورالقلین، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الامامة والسياسة، ص ۱۶۳.
۴۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۶.
۴۲. حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۶.
۴۳. مهج الدعوات، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۱۲.
۴۴. الفتوح، ج ۳، ص ۲۸۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۶۳، این گونه سختان را عامل خشم مردم و حمله و اهانت آنها به امام می داند.
۴۵. الفتوح، ج ۳ و ۴، ص ۲۹۵.
۴۶. الامامة والسياسة، ص ۱۶۳؛ نورالقلین، ج ۵، ص ۱۹۳.
۴۷. تاریخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسن(ع)، ص ۱۷۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹.
۴۸. دلائل الامامة، ص ۱۶۶.